



یادداشت

ادبیات دفاع

«ذکر» از واژه‌های کلیدی قرآن کریم و به معنی آگاهی، هشدار، بیدارباش، یادآور و یادآورنده است. به تعبیر قرآن پیامبران و رسولان «مذکر» اند و رسالت اصلی آن‌ها که از جانب پروردگار به آن مأمور شده‌اند «ذکر» است. در قرآن خطاب به رسول خدا(ص) می‌خوانیم: «فَذَكِّرْ أُمَّةً مَذَكَّرَ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، ۲۲) یعنی تو بیدارگر و هشداردهنده به مردم هستی نه حاکم و غالب بر آن‌ها. از این بیان می‌توان دریافت که ذکر امری است که بیش و پیش از هر چیز با جان و دل و اندیشه و عواطف آدمیان سروکار دارد نه با امر و نهی و قهر و سُلْطَه. ضمناً این هم روشن است که تذکر و بیدارگری پیامبران در جهت توحید و یکتاپرستی و نجات آدمیان از اعماق جهل و شرک و بت‌پرستی است و لاغیر.

با این توصیف از ذکر، می‌توان آن را به هر عصر و زمان و هر جا و مکان و حتی به مفاهیم و مقولات و افراد و اشخاص تعمیم داد و به عبارتی از هر چیز افاده ذکر کرد و براساس آن یادمان‌ها و نمادهای مذکر یا یادآورنده ساخت. در واقع همه یادمان‌هایی که مردم سرزمین‌ها و کشورهای جهان برای حفظ هویت و ارزش‌های خویش خلق می‌کنند و آن‌ها را به صورت شعر، کتاب، تابلوی نقاشی یا خط، گرافیک، مجسمه و... می‌سازند و در معرض استفاده مردم قرار می‌دهند همه و همه چیزی جز انواع مصادیق ذکر یا یادآورنده فضیلت‌ها و ارزش‌های همان

دشمن ایستاد و قامت رشیدش، یاد حسین طاهری را برآیم زنده کرد. هم قد، هم دل و هم‌مرام بودند.

گرمای شلمچه، آتش و خون و این همه جرئت و جسارت دیدنی بود. دشت پرشده بود از لاله‌های پرپر و امثال محمد، که تنها تکیه بر حضرت دوست داشتند و مرگ و زندگی برایشان مهم نبود.

نیم‌خیز شدم و به محلی که اصغر موضع گرفته بود، نگاه کردم. یکپهو دیدم اصغر نیست. بلند شدم و دو قدم خودم را کشاندم رو سینه خاکریز. دیدم اصغر تیر خورده و آن طرف خاکریز افتاده.

آتش آن قدر زیاد بود که نتوانستم بپریم آن طرف و به دادش برسیم. اصغر، بی‌حال و بی‌جان افتاده بود و تیربارش بغل دستش بود. عراقی‌ها روی خاکریز جلویی، بالا و پایین می‌رفتند و دیگر به آن حاکم بودند. هلهله می‌کردند و خوشحال بودند.

چه سری بود، نمی‌دانم. حدود سی متر با اصغر فاصله داشتیم؛ اما انگار هزار فرسخ فاصله بود بینمان. نمی‌توانستم جاکن بشوم و بروم طرفش. شاید آن لحظه جان خودم عزیزتر شده بود!

برای یک لحظه چشم‌هایم را بستم و از حال رفتم. چند دقیقه بعد به هوش آمدم. یاد اصغر افتادم. بلند شدم و نگاه کردم؛ اصغر نبود. جایی که تیر خورده و افتاده بود، خالی بود. هر چه چشم دواندم، اصغر را ندیدم. انگار عراقی‌ها او را برده بودند. تیربارش هم نبود...

پی‌نوشت‌ها

۱. کویچه نقاش‌ها، خاطرات سیدابوالفضل کاظمی، گفت‌وگو و تدوین: راحله صبوری، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۹.
۲. پهلوان حسن شیخ‌آذری در پدافندی فاعل شهید شد؛ علی روضه‌ای که نام فامیلیش روضه‌ای بود، در عملیات بدر، امیر تهرانی که در محله‌ای ارمنی‌نشین زندگی می‌کرد، وقتی شهید شد، همه آرامنه برایش گریه کردند. مصطفی ملکی در جزیره ام‌الرصاعی شهید شد (راوی).

ندیده بودم. با هم برگشتیم پشت خاکریز. چند تا منور، آن دورها در آسمان روشن شد...

هوا داشت روشن می‌شد که دیدم چند تا از بچه‌ها، شت‌وشیل و خونین و خاکی می‌آیند عقب.
- چی شده؟

- عراقی‌ها، نامرده‌ها تو تاریکی زدن به ما. نیروهای گارد بودن انگار. یکی از بچه‌ها، نقطه‌ای از خاکریز را با دست نشانم داد و گفت: «حاج اصغر اون جاست. خودش به ما گفت: «شما برین؛ من جلوی عراقی‌ها رو می‌گیرم...»

من از روی تعصبی که به اصغر داشتم، منتظر نشدم بنده خدا حرفش تمام شود. با هول و هراس دویدم به طرف خاکریزی که اصغر نیم‌پهلوی رویش افتاده بود و با تیربارش رگبار می‌زد روی عراقی‌ها. من هم بغل دستش نشستم و چسبیدم به خاکریز و با کلاشم شروع به تیراندازی کردم. اصغر، نیم‌نگاهی به من کرد و دوباره مشغول شد. روی دو زانو بلند شدم و نشانه رفتم. هوا داشت روشن می‌شد. دیگر شبخ عراقی‌ها را می‌دیدیم. بار دوم که نیم‌خیز شدم و خواستم بچکانم، تیر خورد به دستم؛ همان دستی که چند بار تیر خورده بود. احساس کردم نصف بدنم فلج شده. کلاش را ول کردم و برگشتم و تکیه زدم به خاکریز. خون از دستم سرازیر بود. همان موقع، محمد قزاقی آمد که قذبلند و چهارشانه بود و لباس پلنگی پوشیده بود.

گفت: «آقا سید، یه ساعته پی شما می‌گردم.»

گفتم: «برو داداش... برو پیش اصغر، کمکش کن. عراقی‌ها دوره‌ش کردن.»
الحق محمد قزاقی به جای ده نفر می‌جنگید و یک تنه، چند عراقی را حریف بود. آنجا با تیربارش مقابل



جعفر ربانی
نویسنده و پژوهشگر

مقدس به مثابه ذکر

نمونه‌های ادبیات دفاع مقدس‌اند و ارزش و جایگاه خود را دارند، اما فراتر از این تعریف یا مصادیق منظور ما ادبیات دفاع مقدس وجوه متعدد و بسیار متفاوت و متنوعی از ادب، هنر و اندیشه بر خاسته از دفاع مقدس ماست که در قالب‌های شعر، سرود، نوحه، نثر، قصه، داستان، خاطره، نمایشنامه، فولکلور، موسیقی، فیلم، تئاتر، مجسمه‌سازی، نقاشی، گرافیک، خوشنویسی و حتی مقالات و آثار تحقیقی، ما را به ابعاد و اضلاع آن واقعه عظیم که روی دیگرش فاجعه‌ای عظیم بود که تبهکاران جهانی بر ملت ایران تحمیل کردند، واقف می‌سازد تا از رهگذر این وقوف، در ما بیداری و تنبّه ایجاد کند؛ بیداری، هم نسبت به ارزش‌های دفاع از خود و هم نسبت به ارزش صلح و همزیستی با ملت‌ها و کشورهای جهان، به‌ویژه همسایگان. بنابراین به زعم کسانی که از ادبیات دفاع مقدس احیاناً تلقی ادبیات غم و اندوه دارند، باید گفت این ادبیات در عین حال، مایه‌ای از نشاط، اخوت زایی، تهییج و تحریر هم در خود دارد که می‌تواند جان‌مایه‌ای از شجاعت، فداکاری، استواری و ایستادگی برای نسل‌های آینده فراهم کند و البته مایه‌هایی از عبرت و درس‌آموزی از تجربه نسل حاضر را نیز به آن‌ها نشان دهد. این ذکر را پاس بداریم و ادبیات دفاع مقدس را ارج گذاریم.

مردم نیستند و به همین دلیل مورد احترام و تقدیس‌اند، گو اینکه در جهان معاصر عموماً جنبه‌های دنیوی و زمینی این مفاهیم و نمادها بیشتر مدنظر است تا جنبه‌های معنوی و ماورایی آن‌ها. از منظر فوق است که می‌گوییم ادبیات دفاع مقدس را می‌توان از مقوله «ذکر» دانست و از این رهگذر ترویج و تبلیغ و اشاعه آن را وجهه همت قرار داد. خوشبختانه اصل «دفاع مقدس» در تاریخ معاصر ما جایگاه رفیعی دارد پس به تبع آن «ادبیات دفاع مقدس» نیز می‌تواند به جایگاه رفیعی برسد. می‌توان گفت که «دفاع مقدس»، اکنون به‌عنوان یک «گفتمان» در بطن جامعه ایران حضور دارد. این گفتمان آمیزه‌ای است از باورهای دینی، قدرت سیاسی، وحدت ملی، ایثار و شجاعت و دیگر ملکات فاضله رزمندگان و شهیدان و پدران و مادران شهیدان و... این گفتمان البته، همچون هر گفتمان دیگری، به خودی خود پایدار نخواهد ماند و در گذر زمان به نسل‌های بعد منتقل نخواهد شد اگر مذكر یا یادآورنده‌ای نباشد که وظیفه این انتقال را به عهده بگیرد؛ ادبیات دفاع مقدس چنین مذكری است. اما ادبیات دفاع مقدس چیست؟ منظور ما از ادبیات دفاع مقدس، معنای وسیع این کلمه است و نه فقط آنچه به نام شعر و قصه و داستان و خاطره شناخته می‌شود و بیش از هر چیز کتاب را تداعی می‌کند. در حقیقت اینها دم‌دست‌ترین